



ترجمه شعر و چالش‌های آن در ایران
در گفت و گو با دکتر سیدسعید فیروز آبادی

شعر زبان آشتی جهان است

گفت و گو با: محمدرضا نقی دخت

ترجمه شعر و چالش‌های آن در ایران
در گفت‌وگو با دکتر سیدسعید فیروز آبادی

شعر زبان آشتی جهان است

اشاره. ترجمه شعر در ایران با چالش‌ها و بحث‌های فراوانش، از جمله موضوعاتی است که داستانی بسیار طولانی دارد. داستانی که یک سوی آن ضرورت و عدم ضرورت ترجمه شعر است و سوی دیگر آن دو دستگی مترجمان و مآخذ ترجمه، وجهی از آن بی رونقی بازار آثار ترجمه است و وجه دیگر، ضعف آثار ترجمه شده و کم‌دانشی مترجمان و... بخش‌هایی از این چالش‌ها و راهکارهای آن‌ها را برای این شماره از مجله شعر، در همراهی با دکتر سیدسعید فیروز آبادی، استاذ زبان و ادبیات آلمانی، مترجم و پژوهشگر بخش خاورشناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بازخوانی کردیم که در یک صبح اردیبهشتی با روی گشاده ما را در دفتر کار خود پذیرا شدند. دکتر فیروز آبادی، علاوه بر ترجمه بیش از ۳۰ اثر مهم از زبان آلمانی به فارسی و بالعکس، آشنایی و پیگیری ویژه‌ای هم راجع به مباحث ترجمه شعر و نیز ادبیات و شعر معاصر پسامشروطه دارند و علاوه بر مشغله آموزشی، از اعضای مولف فرهنگ خاورشناسان هم هستند. حاصل گفت‌وگو با ایشان را در ادامه می‌خوانید.

باشد. نظریه آخر هم که یک نظریه سهل‌گیرانه و ساده‌انگارانه است ترجمه شعر را کاری مثل ترجمه سایر متون می‌داند. برای شروع بحث، شما دیدگاه خود را درباره این سه نظریه و نظریه مختار خود بفرمایید.

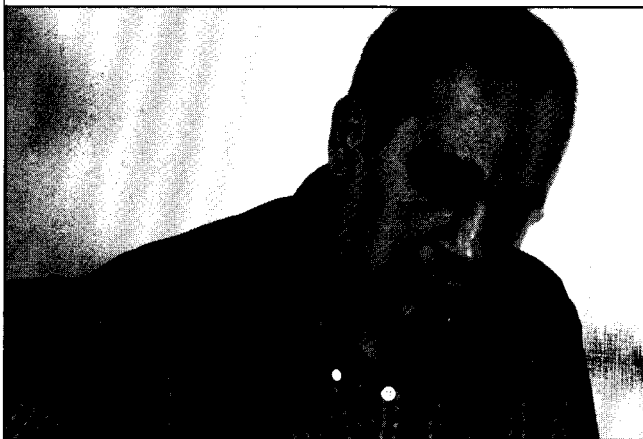
دکتر فیروز آبادی. من اساساً ترجمه را امری نسبی می‌دانم؛ نسبیتی که در همه امور انسانی است می‌تواند راه‌حلی هم برای کار ترجمه شعر باشد. درست است که زبان، زمانی تأثیرگذار است و شعر زمانی می‌تواند وجود داشته باشد، که «کنش»ی را به همراه داشته باشد. این یک نظریه پذیرفته شده است، اما نمی‌شود از این دست نظریه‌ها، استنباط کرد که شعر غیرقابل ترجمه است. باور من این است که در هر اثری، چه شعر و چه ترجمه شعر، وقتی شما وارد متون احساسی می‌شوید، با «امر نسبی» سر و کار دارید. به همین دلیل چیزی که شاید کمی غریب باشد این است که بسیاری از شعرها چندین بار ترجمه شده‌اند و با چندین نگارش مختلف آمده‌اند و به صورت نسبی هم مورد توجه واقع شده‌اند و در مورد موفقیت آن‌ها داوری شده است. مثلاً نمایشنامه شکسپیر در آلمان، به طور متوسط، هر ۴ سال یکبار ترجمه جدیدی شده است و هیچ‌کس تا الان نگفته که آنچه قبلاً ترجمه شده، به درد نمی‌خورد است و بر این اساس کار دوباره ترجمه شده. برای مثال «مکبث» را زمانی «شیلر» ترجمه کرده شما بهتر از شیلر، چه ترجمه‌ای می‌خواهید انجام دهید؟

به نظر می‌رسد به ترجمه شعر باید از این زاویه نگاه کنیم، نه صرفاً نگاه نظریه‌ای و نظریه‌پردازانه. با این تعریف، ترجمه شعر، پایه ادبیات تطبیقی هم می‌شود که بسیاری «گوته» آلمانی را به نوعی پایه‌گذار آن می‌دانند گوته در جایی در صحبتی که با دوستش دارد، عرصه شعر و ادبیات را فضایی می‌داند برای نزدیک شدن انسان‌ها به همدیگر. جایی که بهتر از هر کجای دیگر می‌شود حرف دل همدیگر را درک کرد یا «روکرت» شاعر و مترجم آلمانی که اتفاقاً در بحث ترجمه هم خیلی کار کرده، از ترجمه قرآن مجید گرفته تا فردوسی و رباعیات حافظ و مولانا، یک

ضمن تشکر از قبول دعوت مجله شعر برای این گفت‌وگو، لطفاً برای آشنایی بیشتر خوانندگان مجله خود را معرفی بفرمایید.

دکتر فیروز آبادی. سیدسعید فیروز آبادی هستم؛ متولد تهران در سال ۱۳۴۴. در واقع در اصل اهل شهرری هستم. مدتی برای تحصیل به خارج از کشور رفتم و دوباره به ایران برگشتم. لیسانس مترجمی زبان آلمانی، کارشناسی ارشد آموزش زبان آلمانی و دکتری ادبیات و زبان آلمانی تحصیل کرده‌ام. از سال ۱۳۷۰ به عنوان عضو هیات علمی با دانشگاه آزاد اسلامی همکاری می‌کنم و در کنار آن، سال‌هاست که در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در بخش «فرهنگ خاورشناسان» کار می‌کنم و گاه و بیگاه کار ترجمه هم انجام می‌دهم.

موضوع گفت‌وگوی ما، بحث «ترجمه شعر و چالش‌های آن در ایران» است و همان‌طور که مستحضر هستید در باب ترجمه شعر، سه نظریه مشهور وجود دارد: نظریه اول اساساً ترجمه شعر را غیرممکن می‌داند، به دلیل این که معتقد است فرهنگ‌ها، وابسته‌ها و متعلقات تام و خاصی دارند که در شعر می‌آید و اساساً قابل انتقال به هیچ زبان دیگری نیست؛ چون زبان دیگر، ابزار یک فرهنگ دیگر است با صورت و متعلقات متفاوت. این نظریه تا دور‌های که برخی فلاسفه تحلیل زبانی مباحث «زبان متعارف» و «فهم عمومی» را مطرح نکرده بودند، مستند اصلی امتناع ترجمه بود. از جمله، مدافعین داخلی این نظریه هم می‌گویند مثلاً ما شعر حافظ را به هیچ عنوان نمی‌توانیم ترجمه کنیم. چون یک سری مفاهیم شناسنامه‌دار دارد که خیلی وقت‌ها خود ما هم به صورت کامل درک نمی‌کنیم و به علاوه ترجمه صورت و قالب آن هم ممکن نیست. نظریه دیگر می‌گوید ترجمه شعر ممکن اما دشوار است و ضمناً کار هر کسی هم نیست؛ کار شاعر است و آن هم شاعری که زبان دان



جمله بسیار زیبا دارد و می‌گوید: «شعر زبان آشتی جهان است». اگر به این شیوه نگاه کنیم، ادبیات هر کشوری، بازاری است که هر کس متاع خودش را در آن می‌آورد و ارائه می‌کند. حالا چقدر خوب است که این بازار بزرگ تر باشد و متاع‌های آن بیشتر و متنوع‌تر. البته این بحث، شاید ماهیت خود ترجمه را نشان ندهد. این فقط شاید مجوزی باشد برای ترجمه و این که این کار را اساساً نباید امری ممتنع یا غیر ضروری بدانیم و در واقع بیشتر ناظر است به آن نظریه اول.

✦ پس شما بیش تر به نظریه دوم نزدیک دارید که ترجمه شعر را دشوار، اما شدنی و ضروری می‌داند؟

دکتر فیروز آبادی، بله! درست است. ترجمه شعر شدنی، اما دشوار است. البته برخی از شرایطی را که در نظریه دوم مطرح می‌کنند، کاملاً منطبق با واقعیت آنچه هست نمی‌دانم. مثلاً یک حد آرمانی که شما هم مطرح کردید، این است که اگر مترجم شاعر هم باشد بهتر است. اما خود این هم خطراتی دارد. بارها اتفاق افتاده که سلیقه شاعر بر ترجمه از هر حیث اثر گذاشته است. نمونه بارز آن را در ترجمه‌هایی از ادبیات آلمان میتوان یافت، برای مثال شاملو ترجمه‌هایی انجام داده است از خانمی آلمانی به نام «مارگوت بیگل». خوب این خانم را در ایران الان به واسطه ترجمه شاملو خیلی می‌شناسند و خیلی هم دوستش دارند و چندین کتاب هم از او ترجمه شده. اما این فقط به خاطر این بوده که آقای احمد شاملو آثار این خانم را ترجمه کرده و او را می‌شناخته؛ و الا این خانم در میان ادبای آلمان و شاعران مهم و مطرح آن اصلاً جایگاه خاصی ندارد. این خانم نه در آلمان چنان مطرح است و نه شهرتی به عنوان شاعری خاص دارد و مثلاً اگر جستجویی بکنید در فضاهای مجازی، جز چند تا شعر از او پیدا نمی‌کنید و بیشتر شعرهایش هم تزیین کتابهای تصویر و عکاسی و این هاست، یعنی شعرهای کوتاه سه چهار بندی. اما در ایران به دلیلی که گفتم، چندین ترجمه از آثارش هست و این در حالی است که خیلی از شاعران آلمانی مهم که می‌شود آثارشان را عرضه کرد از ترجمه جا مانده‌اند. این که شاعری با نام خودش شاعر دیگری را آورده و کارش را ترجمه کرده و بیشتر هم حس و حال خودش را به شعر او داده و دقیقاً برده در فضاهای شعری خودش و تازه آن شاعر هم شاعر شاخصی نیست، آسیبی مهم است؛ چون در واقع دخالت محض سلیقه شاعر است.

✦ خوب اینجا یک ایراد وارد می‌شود. این نکته‌ای که فرمودید در مورد سلیقه و تسلط زبان شاعر در ترجمه، به صورت اساسی محل مناقشه است. یک استاد دانشگاه یا فرد غیر شاعر زبان دان، صرف آشنایی با زبان مبداء برای ترجمه، نمی‌تواند مترجم خوبی باشد، بلکه باید به زبان شعر هم تسلط داشته باشد؛ یعنی ادبیات نگارشی، صور خیال، بدیع و... و در یک کلام ادبیات ساختاری زبان شعر را بشناسد تا بتواند ترجمه «شعر» تحویل دهد. مشکلی که الان ما داریم، این هم هست که یک استاد دانشگاه مسلط به زبان نمی‌تواند مترجم خوبی برای ترجمه شعر باشد؛ ممکن است البته برای متون دیگر این طور نباشد. بالاخره شاملو بوده که توانسته آن شعر را خوب ترجمه و فراگیر کند، و گر نه اگر یک استاد دانشگاه صرف بود یا مترجم معمولی، ممکن بود این موفقیت حاصل نشود.

دکتر فیروز آبادی، شما دو تا بحث داشتید: یکی شرایط مترجم بود که البته درست است و قطعاً نه تنها تسلط عادی که حتی تسلط زرف بر زبانهای مبدأ و مقصد هم کافی نیست؛ چون ترجمه در قلمرو ادبیات، خیلی فراتر از این تسلط بر زبانهای مبدأ و مقصد است؛ شعر قلمرو قالبها، نمادها، صور خیال و زبان ویژه است. این که زبان شعر چه ویژگی‌هایی دارد، چه انحرافهایی از زبان متون عادی دارد، چه صناعی در آن به کار رفته و... نکات مهمی است و بدیهی است که مترجم شعر باید این‌ها را بداند و اگر نداند امر ترجمه ناممکن می‌شود.

این یک نکته است. اما این که نیازسنجی بشود و انتخاب‌ها برای ترجمه درست باشد، این یک بحث متفاوت است. من فکر می‌کنم بیشتر ترجمه‌های آثار خوب و شاعران خوب، مربوط به گذشته است و روز به روز تعدادش کم می‌شود. از طرف دیگر، تعداد شاعرانی هم که به زبان خارجی واقعا مسلط باشند و ترجمه انجام بدهند، کم است و کمتر هم می‌شود. این خودش یکی از مسائلی است که باعث می‌شود ضعف ترجمه شعر را داشته باشیم. پس از یک طرف، مترجم قابل کم داریم و از یک طرف انتخاب‌ها متأسفانه و در بیشتر موارد کاملاً سلیقه‌ای است. حتی در خصوص نیازسنجی می‌بینیم اغلب انتخاب آثار برای ترجمه بر اثر اتفاق و یا شاید پیشنهادهای انتفاعی است. یعنی نیازسنجی را خود مترجم‌ها انجام نمی‌دهند، بلکه ناشرها هستند که می‌سنجند بازار کتاب، رو به چه سمتی برای فروش بهتر گرایش دارد. مثلاً به محض این که کسی برنده جایزه نوبل شد، ناشرها شروع می‌کنند به تماس گرفتن با مترجم‌ها که اثری داریم از فلانی و شما بیا بیاید ترجمه کنید! خوب این نیازسنجی نیست و به همین دلیل هیچ وقت این کار به سامان واقعی نمی‌رسد و کاری ندارد به این که نیاز واقعی جامعه چیست.

✦ اشاره‌ای فرمودید به بحث اثرپذیری ادبیات تطبیقی از ترجمه شعر. آیا به نظر شما، ترجمه شعر و موارد ادبی واقعا می‌تواند بستری برای ادبیات تطبیقی باشد (آن طور که شما گفتید) و آیا می‌شود زبان مشترک بینامتنی بین متون ادبی فرهنگ‌های مختلف ایجاد کرد؛ یعنی چیزی که در فلسفه زبان، «زبان متعارف» یا «فهم عمومی» لقب گرفته؟ می‌دانید که این نظریه نه تنها در غرب که در خاورمیانه هم مدافعان سرسختی دارد، از جمله «دکتر غنیمی هلال»!

دکتر فیروز آبادی. کاملاً این را قبول داریم. ببینید وقتی ماصحبت از ادبیات تطبیقی می‌کنیم، چند تا شرط برایش می‌گذاریم، حتی خود عرب‌ها هم که غنیمی را برای مثال از آن میان نام بردید، در تعریف خود برای این رشته شروطی دارند که به نوعی تأثیر پذیرفته از مدلی ماخوذ از غربیهاست. اولین شرط تحقق ادبیات تطبیقی، تأثیر و تأثر متون بر یکدیگر است. خوب این از چه راهی محقق می‌شود؟ واضح است که از راه ترجمه! اصلاً بسیاری صاحب‌نظران، اساساً مطالعه همین جنبه اثر داشتن ترجمه بر ادبیات را قلمرو اصلی ادبیات تطبیقی می‌دانند. امروز بحث ادبیات تطبیقی بحث وسیعی است. مثلاً انجمن ادبیات تطبیقی امریکا، تقریباً همه کسانی را که در قلمرو مختلف ادبیات کار می‌کنند، تحت پوشش دارد! واقعیت ادبیات تطبیقی این است که بین دو ادبیات ارتباطی رخ دهد و این دو به هر حال به گونه‌ای با هم ارتباط داشته باشند و مبنای این ارتباط بحث ترجمه است. از اینجااست که آثار بعدی زاییده می‌شود. شما نگاه کنید مثلاً به منظومه «شاه و جام» ایرج میرزا، اصل ایده‌اش مال «شیلر» آلمانی است، یا «چند نامه به شاعری جوان» اثر ریلکه را اگر مقایسه کنید با «حرفهای همسایه» ی‌نیما، می‌بینید دقیقاً مبنای ایده نیما بوده!

«یوزف هامر - پور گشتال» ترجمه دیوان حافظ را به آلمانی انجام داده در مجموعه‌ای دو جلدی. این ترجمه، ترجمه خیلی خوبی هم نبوده و خیلی جاها نقص دارد و حتی جاهایی که نتوانسته بفهمد یا ترجمه کند، پانوشت کرده. اما به هر حال این اتفاق افتاده و این ترجمه منتشر شده است. خوب با همه این نواقص، گوته این ترجمه را می‌خواند و در ۶۸ سالگی، همین ترجمه وادارش می‌کند که اثری بنویسد به نام «دیوان غربی شرقی» و تقدیمش کند به حافظ. این نگارش، حاصل مستقیم تأثیر این ترجمه است. یا مورد مهم دیگر که من به دلیل آشنایی‌ام با ادبیات آلمان از آن مثال می‌زنم.

«فریدریش روکرت» آلمانی، که بسیاری از آثار فارسی را به آلمانی ترجمه کرده، برای اولین بار غزل فارسی را در حوالی سال‌های ۱۸۲۰ میلادی ترجمه و تحت تأثیر مستقیم غزلیات شمس، کتاب غزلی هم منتشر کرد به اسم «رُزهای شرقی» که کاملاً شکل قافیه غزل فارسی را دارد، البته به آلمانی! جالب اینجااست که وقتی او این کار را انجام داد، شاعران آلمانی شروع به سرودن «غزل» کردند، یعنی یک قالب ادبی زبان فارسی در یک زبان دیگر! الان هم در ادبیات آلمان، غزل تنها قالب ادبی خارجی است که از شرق وارد ادبیات آلمان شده است. تحت تأثیر روکرت، چیزی حدود ۴۰ سال شاعران آلمان غزل می‌گفتند و این اتفاق کوچکی نیست! پس هم ممکن است محتوا منتقل شود هم صورت. این قلمرو ادبیات تطبیقی است که تحت تأثیر ترجمه شعر و آثار ادبی فراهم می‌شود.

در باب آن انتقال مفاهیم هم که شما گفتید همین طور است. گاهی این مفاهیم عمومی و جهانی است که به دلیل یکی بودن در ترجمه یک اثر منتقل می‌شود. نمونه شاهد این مفهوم، در مورد فردوسی در ادبیات آلمان هست. البته برای آلمانی‌ها پیش از شاهنامه، خود زندگی فردوسی جالب بوده و هست. «هاینریش هاینه» شاعر بزرگ آلمانی، شعری با عنوان «فردوسی شاعر» دارد که در آن با اشاره به رنجی که فردوسی در سرودن شاهنامه برده، از ناسپاسی سلطان محمود غزنوی صحبت می‌کند و پشیمانی دیر هنگام او، او شروع می‌کند با تفاوت میان سکه زر و سیم و کل ماجرا را می‌گوید که سلطان محمود به فردوسی وعده داده بود که من این قدر زر و سیم می‌دهم. هاینه بارها تکرار می‌کند: «۱۷ گل سرخ شکفت و ۱۷ گل پژمرد» (کتابه از سال) و بالاخره زمانی سکه‌های طلا رسید که جنازه را داشتند از شهر بیرون می‌بردند. ابیات پایانی شعر هاینه واقعا دردناک است. وقتی هدایای سلطان محمود غزنوی و بلنگ شتران از بیرون شهر توس به گوش می‌رسد، کاروان تشییع فردوسی از دروازه دیگری در حال خروج است.

خب این ظاهراً آداستان فردوسی است، اما در واقع، منظور، اینجا فردوسی شاعر نیست، بلکه خود هاینه است که در سرگذشتی مشابه فردوسی، در پاریس در تبعید به سر می‌برد و با بدبختی زندگی می‌کند. او در حقیقت، همان طور که شما گفتید، یک معنای عام را گرفته و فردوسی را نمادی دیده برای خودش. پس این اثر آشنایی او بوده با زندگی فردوسی و نوعی مفهوم‌نگاری تطبیقی که حتی مرز زمان را هم در نور دیده است.

نکته‌ای فرمودید که تحت تأثیر ترجمه غزل فارسی، این قالب به ادبیات آلمان وارد شده. معمولاً بحثی هست که می‌گویند در ترجمه، قالب و ساختار صوری شعر ذبح می‌شود و در بهترین حالت، فقط معنا منتقل می‌گردد. مثلاً معتقدند که شعر ۱۶ هجایی



اما از یک طرف دیگر هم می‌شود به ادبیات تطبیقی نگاه کرد که بستر ترجمه را نیاز نداشته باشد و آن هم کار بسیار مهمی است که می‌شود در مورد مباحث متناظر در ادبیات کشورها انجام داد؛ مثلاً تحول و تطور مفهوم عشق در ادبیات ملت‌ها و تطبیق نگرش آن‌ها در مورد این مقوله با هم! دقیقاً شبیه کاری که در فلسفه تطبیقی انجام می‌دهند؛ مثلاً سیر مفهوم جوهر در اندیشه یک فیلسوف غربی و یک فیلسوف اسلامی. این کار، که بخش بسیار گسترده‌ای از ادبیات تطبیقی را هم در بردارد و به نوعی هدف اصلی در ادبیات تطبیقی است، نیازی به ترجمه مآثر ادبی و انتشار آن‌ها ندارد!

دکتر فیروز آبادی. اتفاقاً آن هم نیازمند نوعی ترجمه است، اگرچه محدودتر! ولی خوب البته دیگر زاینده نیست. بحث من در ترجمه شعر، اثر زاینده‌گی آن است که در ادبیات تطبیقی موثر است. شما قبل از بحث اشاره می‌کردید که

زاینی را به هیچ وجه نمی توان در همان قالب به فارسی برگرداند. نظر شما در این باره چیست و آیا اساساً ساختار و قالب را قربانی ترجمه می دانید؟

دکتر فیروزآبادی، اگر بخواهیم سخت گیرانه نگاه کنیم این نظر درست است. نمی شود قالب ساختاری یک زبان را در ترجمه به طور کامل به زبان دیگر برد. هزاران نکته در صورت یک شعر هست که قابل بازیابی در یک زبان دیگر نیست. مثلاً مشخصه های آوایی، اصوات، ادات تعریف و حالت و... و مهم تر از همه، نظم ها و سلسله های هجایی. ولی می شود در زبان دیگر، با اندکی تغییر، قالب را از نو ساخت. این ممکن است مانند همان نمونه های که گفتیم؛ ولی در ترجمه خیلی سخت می شود و به ندرت می شود این کار را کرد. شاید تنها کار خوبی که می شود در این باب انجام داد، آن است که ساختار مشابه یا متناظر آن را در زبان مقصد پیدا کنیم و بر اساس آن، شعر را در ریختار زبانی تازه ارائه دهیم که به ریخت شعر در زبان اصلی هم نزدیک باشد. در بسیاری موارد این کار خوب و نتیجه بخش است و البته نیازمند تسلط و آشنایی خوب مترجم هم هست. نکته مهم دیگر مقاومتی است که درباره ورود قالب ها به زبان های دیگر می شود. شما به ما نگاه نکنید که در زبان فارسی تند تند قالب های ساختاری زبان های دیگر را می گیریم و در آن ها شعر می گوئیم.

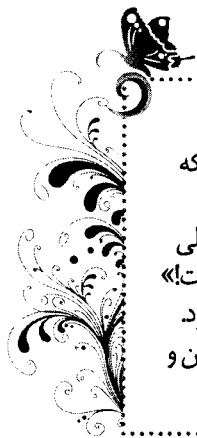
در زبان های دیگر در بسیاری موارد در این باب مقاومت می شود. مثلاً در همین زبان آلمانی و در ادامه همان بحث قالب غزل که گفتیم، مخالفان جدی هم وجود داشت. تا جایی که منتقد معروفی مثل «کارل لبرشت ایمرمان» که شاعر و منتقد همان دوره غزل سرایی آلمانی هاست این تاثیر پذیری اروپاییان از غزل فارسی را به شدت مورد طعن و عتاب قرار می دهد و جمله معروف اش خطاب به شاعران اروپا این است که: «بدبخت ها! شما میوه های باغ های اصفهان و شیراز را می دزدید و می خورید و غزل قی می کنید». او به شدت به کسانی که تحت تاثیر هستند، می تازد و از جمله «فریدریش بودنشت» شاعر را که شیفته شعر شرق است هجومی کند.

آقای دکتر! یک چالش مهم دیگر در بحث ترجمه شعر، چیزی است که من به آن «ترجمه گونه های عقب مانده» لقب می دهم و اگر به طنز بخواهم بگویم انگار معضل واردات اجناس کم کیفیت چینی به بازار ترجمه شعر هم راه پیدا کرده است! به بیان دیگر، مادر ترجمه شعر، گونه های غنی را ترجمه نمی کنیم و مثلاً شعرهای دست چندم را ترجمه می کنیم و با این که به اهمیت آثار کلاسیک واقفیم و مثلاً مترجم (چه حرفه ای و چه دانشجویی) می داند که در یک زبان، چه آثار ادبی مهمی هست، با این حال به ترجمه آثار میان مایه اقدام می کند. شما دلیل این امر را چه چیزی می دانید؟

دکتر فیروزآبادی، من هم این موضوع را قبول دارم. قبلاً عرض کردم که در کشور ما، ترجمه شعر سلیقه ای است و معیارهای درستی ندارد. من البته خودم مخالف این هستم که نهادی برای ترجمه شعر قواعدی بگذارد و آن را پشتیبانی کند و بعد بگوید بروید فلان شاعر و شعر را ترجمه کنید، اما فکر می کنم ما نیاز به یک کار نظام مند و هوشمندانه داریم و باید کسانی که می توانند از آن حمایت کنند؛ مثلاً ناشران. ناشران باید تصمیم بگیرند که کار درست و اساسی را چاپ کنند. این می تواند در یک کار سازمان یافته

توسط کسانی که در این قلمرو کار می کنند، حاصل شود. البته کار کاری سخت، ولی شدنی است. یک نکته مهم دیگر صعوبت کار ترجمه آثار مهم و کلاسیک است. حتما شنیده اید که می گویند: «آثار کلاسیک آثاری هستند که همه در مورد آن ها حرف می زنند، ولی هیچ کس تا به حال آن ها را نخوانده است!» این واقعیتی است که هست و وجود دارد. کار ترجمه آثار کلاسیک، نیازمند خواندن و فهم آن هاست و این کار آسانی نیست. به همین خاطر است که مترجمان معمولاً به کار ترجمه آثار ساده تر می پردازند و از هویت های هزار تکه ای که در شعر یک کشور هست، ساده ترین و دم دست ترین آن ها را می آورند و حتی گاهی در ترجمه همین ها هم دقت نظر لازم را به خرج نمی دهند.

شما اشاره کردید که وجود نهادی برای پشتیبانی و حمایت مترجمان را ضروری نمی دانید. اتفاقاً ما وقتی نگاه می کنیم می بینیم بهترین آثار ترجمه ای همان هاست که یک پشتیبانی اداری یا سازمانی از آن ها شده و در واقع سازمان یا نهادی در صدد کار فرهنگی بوده و انتفاعی به موضوع نگاه نکرده است. مثلاً موسسه «گوته شناسی» یا بخش فرهنگی برخی سفارت خانه ها که خیلی منتخب و گزیده کارها را ترجمه می کنند و آن هم دوسویه. یعنی



نکته مهم دیگر صعوبت کار ترجمه آثار مهم و کلاسیک است. حتما شنیده اید که می گویند: «آثار کلاسیک آثاری هستند که همه در مورد آن ها حرف می زنند، ولی هیچ کس تا به حال آن ها را نخوانده است!» این واقعیتی است که هست و وجود دارد. کار ترجمه آثار کلاسیک، نیازمند خواندن و فهم آن هاست و این کار آسانی نیست

چنین مراکزی هم می تواند کارها را به لحاظ وثوق و اعتبار ارزیابی و نیازسنجی کند، هم بودجه و اعتبار بدهد و هم کار را به دست مترجم کاردان بسپارد. چه ایرادی دارد که ما همان طور که مثلاً

کانون ادبیات ایران داریم، کانون ترجمه هم داشته باشیم؟

دکتر فیروزآبادی، من بیشتر مخالفتم با این است که این نهاد دولتی باشد، چون وقتی کاری در یک ساختار دولتی تعریف شود، بودجه و اعتباری هست و عده ای کارمند و مدیر و خدم و حشم و از آن چیزی عاید نمی شود. اما در غیر آن، من مخالفتی با بودن کانونی، آن گونه که شما گفتید، ندارم. اتفاقاً فکر می کنم خیلی هم مثبت باشد. الان پروژه های هست به نام www.lyrikline.org که شاید کمتر آن را بشناسند. این در واقع مجموعه شعری است از جهان و توسط سایتی که در آلمان است، پشتیبانی و حمایت می شود. همه آن وجوهی را هم که شما گفتید دارد و از همه زبان های دنیا هم در آن کار منتشر می شود. من اعتقاد این است که باید کار جدی صورت بگیرد، نه این که جایی باشد برای این که عده ای ابواب جمعی اداری داشته باشد و مثل هزاران سازمان

اداری و دولتی دیگر، کار را صرفاً به بودجه گرفتن و گزارش دادن بسنده کند. این سازمان باید جایی باشد که کار علمی جدی در آن صورت بگیرد تا هم مترجم پرور باشد و هم محصولات خوب ارائه دهد.

• حالا که بحث به اینجا رسید، لطفاً نظر خود را این باره که عده‌ای معتقدند با آموزش نمی‌شود مترجم پرورش داد، بفرمایید.

دکتر فیروزآبادی، ببینید چیزی که من به عنوان پرورش مترجم گفتم یک وجه خاص دارد. قاعده‌تأملبنای ترجمه دانستن زبان مبدا و مقصد است، اما آیا با این مبنا، مترجم حتی اگر به بالاترین حد هم برسد، نمی‌تواند مدعی باشد که ترجمه‌اش خوب است. بعضی ظرایف در کار ترجمه است که بسته به ذوق و ذات شناخت مترجم است. مثالی برای شما بزنم. همان هاینریش هاینه که صحبتش را کردیم، منظومه‌ای دارد که در آن صحبت از یک کاج و یک نخل است. مضمون شعر این است که «در شمال کاجی بلند قامت افزاشته و در جنوب نخلی زیر گرما انتظار او را می‌کشد». خوب! منظور شاعر هجران و دوری است که وجود دارد و این که این دو هیچ‌وقت به هم نخواهند رسید. البته کاج و نخل در آلمانی جنسیت دستوری هم دارند، یعنی کاج مذکر و نخل مؤنث است. این شعر را هر چقدر هم مترجمی عادی خوب ترجمه کند، مطلب برای مثلاً خواننده فارسی زبان دلچسب و جذاب نیست. این را باید به خلاقیت مترجم واگذاشت. همین شعر را یک مترجم فرانسوی ترجمه کرده و به جای کاج و نخل، از «پرنده» و «ماهی» استفاده کرده که یکی در هواست و یکی در آب و هیچ‌وقت به هم نمی‌رسند و نمی‌توانند در کنار هم باشند. این فوق‌العاده است و بیش از هر چیز خلاقیت مترجم را نشان می‌دهد.

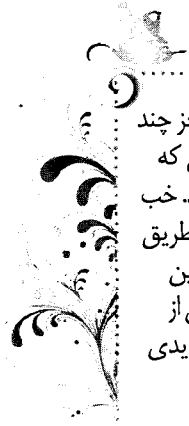
این نوع مسایل، در آن نشست‌ها، جمع‌ها و نهادهای ترجمه‌ای که نوعی تعاطی فکری و کاری در آن‌ها هست به دست می‌آید. من از این وجه گفتم که آن‌ها می‌توانند مترجم پرور باشند و منظورم از آموزش چنین چیزی است.

• آقای دکتر! یک بحث مهمی که الان در مورد موضوع ترجمه شعر در ایران هست، بحث دودستگی ترجمه‌هاست در محتوا و مآخذ. درست‌نظیر همان چیزی که در مورد شعر، پس از انقلاب پیش آمد و جریان شعر، کاملاً دو دسته شد: عده‌ای از شاعران، بخشی از شعرها و قالب‌ها، به عنوان جریان غالب، فضای رسمی شعر را گرفتند و عده‌ای دیگر از شاعران و بخشی از جریان‌های شعری به حاشیه رفتند. با عبارت نارسایی که بود و هست «شعر انقلاب» و «شعر روشنفکری». در جریان ترجمه هم همین دو دستگی مشهود است، یعنی بدنه اصلی شعر انقلاب، بیشتر به ترجمه ادبیات اعتراض، ادبیات مقاومت، ادبیات متعهد، ادبیات مذهبی و مانند آن که عموماً در شعر کشورهای عربی (مثل عراق، فلسطین، مصر، مراکش، ترکیه) و برخی کشورهای امریکای لاتین یافته می‌شود، رغبت و اهتمام دارد و جریان روشنفکری به ادبیات اروپایی که عموماً مضامین کلی جهانی را در خود دارد، وابسته است و آن را ترجمه می‌کند. اگر شما به ترجمه‌های شعر منتشره در مجلات هر دو طرف نگاه کنید، این موضوع را به صورت روشن در می‌یابید. نظر شما در این باره چیست؟

دکتر فیروزآبادی، من با توجه به مضرات این نوع نگاه، معتقدم باید برای این مشکل فکر اساسی بشود؛ چون این نگاه باعث شده که بخش‌هایی مهم از جامعه، از ترجمه میراث ادبی طرف دیگر محروم بماند. باید این دو بستر را به هم نزدیک کرد؛ حرف این نیست که کدام موجه است و کدام ناموجه و کدام بهتر است و کدام بدتر، بلکه حرف این است که ترجمه‌ها متأسفانه به صورت گزینشی به دست مخاطب می‌رسد و مخاطب نمی‌تواند ارزیابی درستی از ادبیات جهان پیدا کند. این هم کمی نیازمند سعه صدر است، فقط همین!

• معمولاً شاعران حرفه‌ای، اساتید دانشگاه را پیشرو و متخصص نمی‌دانند. نه در ترجمه و نه در شعر. مثلاً در نظر اساتید دانشگاه، «منظومه‌ی عقاب» خانلری، که به نظر خیلی‌ها، یک کار بسیار عادی و معمولی است، یک شاهکار است یا دعوی دراز دامن نیما و دکتر حمیدی شیرازی بر سر نوآوری در سنت‌ها. در بحث ترجمه در مجلات روشنفکری هم، چون بیشتر آدم‌های آن، اساتید دانشگاه هستند، همین قیاس می‌شود و می‌گویند اینها فقط مثلاً در بند آثار کلاسیک و خال لب و زلف و معشوق و این‌ها هستند و به ادبیات پیشرو و مثل ادبیات مقاومت و... توجهی ندارند، در حالی که این‌ها بحث روز است و مخاطب با آن‌ها درگیر است.

دکتر فیروزآبادی، خوب این یک دیدگاه افراطی است. در هر دو طرف آثار خوب زیاد است و هر مترجمی می‌تواند آثار را اخذ و ترجمه کند. به نظر من چون زیرساخت، اعتقادی و ایدئولوژیکی است این مشکلات پیش می‌آید. البته باید به این نکته هم توجه کنیم که مثلاً بسیاری از کشورهای جهان، به جز چند کشور مثل ایران، ادبیات شاخصی که در جهان شناخته شده باشد ندارند. خوب اینها نمی‌توانند برای ادبیات ما از طریق ترجمه، ارمغانی بیاورند. غفلت از این نکته، باعث می‌شود بخش مهمی از همت ما صرف چیزی شود که



بسیاری از کشورهای جهان، به جز چند کشور مثل ایران، ادبیات شاخصی که در جهان شناخته شده باشد ندارند. خوب اینها نمی‌توانند برای ادبیات ما از طریق ترجمه، ارمغانی بیاورند. غفلت از این نکته، باعث می‌شود بخش مهمی از همت ما صرف چیزی شود که عایدی خاصی برای ادبیات ما ندارد.

عایدی خاصی برای ادبیات ما ندارد؛ چه در بعد متعهد و چه در بعد روشنفکری. باید به آثاری که ترجمه می‌شود، در هر دو بخش خیلی توجه کرد که نهایتاً برای ما و برای ادبیات ما چه ارزشی ایجاد می‌کنند.

• از شما به خاطر وقتی که در اختیار ما قرار دادید سپاسگزارم. دکتر فیروزآبادی، من هم از شما سپاسگزارم.